

دو مسئله محوری به چشم می خورد که هر دوی آن ها از قضا با مسئله ناسازگاری درونی ایدئولوژیک پیوندی وثیق داشته و به یک معنا ادامه آن قرار دارد.

نخست گنشدن تیغ مفاهیمی است که سال به سال و دهه به دهه نابرنده تر می شوند. وقتی تیغ مفاهیمی که حکمرانان برای اقناع حکومت شوندگان به کار می برند، کارایی خود را از دست می دهد یا به عبارتی کند می شود، این نشان می دهد که چیزی که حکمرانان با آن سروکار دارند، دیگر از همان آلیاژی نیست که پیشتر تصور می شد، بلکه تغییری در آن صورت گرفته است؛ تغییری که چنان که گفتیم ناشی از پیشروی عقیدتی ارزش های سکولار و در صدر قرارگرفتن مطالبات بی واسطه انسانی (غریزی) است.

دوم این که ناسازگاری درونی ایدئولوژیک، مانعی جدی بر سر راه تحقق دو دسته از مطالبات مندرج در رژیم سیاسی است: یعنی مطالبات نزدیک به سنت دینی، از تحقق مطالبات نزدیک به آموزه های سکولار ممانعت می کند و مطالبات نزدیک به آموزه های سکولار از تحقق مطالبات نزدیک به سنت دینی. اینجاشاهد کشمکش درونی هستیم که جلوه بیرونی آن از دید حکومت شوندگان، با توجه به غلبه پیشینی اصل رفاه اقتصادی، چیزی جز «ناکارآمدی» نیست. بدین ترتیب با وضعیت به غایت پیچیده و بغرنجی مواجه می شویم که نه حتی برطرف کردن کامل آن، بلکه بهبود بخشیدن نسبی به آن نیز مستلزم یک «تصمیم» دوران ساز است.

ذکر نکاتی از باب پیشنهاد

آنچه واضح است با عنایت به جایگاه قوه مجریه و حدود اختیارات و مسئولیت های آن، ورود به بحث ناسازگاری های ایدئولوژیک، چنانچه بخواهد از ناحیه این قوه و ریاست محترم آن پی گیری شود، جز افزودن بر تنش ها و پیچیده تر کردن این کلاف سردرگم، دستاورد دیگری نخواهد داشت؛ از این رو معقول ترین کار این است که با عنایت به آنچه در دست است و با توجه به وضعیت فعلی عقل سلیم ایرانی، یعنی با توجه به مطالبات کنونی اتباع ایرانی (هرچه که هست: اعم از دینی و سکولار) از یک سو و وضعیت کنونی آموزه های ایدئولوژیک در رژیم سیاسی از سوی دیگر، به تاکتیک های مختلف برای پیشبرد اهداف بیانندیشیم. اگرچه شخصاً پسندم این بود که سویه های متکی بر سنت دینی را در مقابل سویه های دورتر از آن سنت تقویت کنیم، اما با عنایت به مطالبات غالب در سطح اجتماع سیاسی، معقول ترین کار، عطف توجه تام و تمام به مقوله «کارآمدی» و بالابردن سطح رفاه عمومی است.

برای این کار دو تاکتیک بدیل وجود دارد که هر یک از معایب و محسنات خاص خود برخوردار است و البته هر یک محدودیت ها و فرصت های خاص خود را دارد. لازم به ذکر است که به دلایل مختلف، از جمله ماهیت حکمرانی، اتخاذ دو تاکتیک ذیل به طور همزمان، عملاً به معنای نداشتن تاکتیک مشخص و به تعویق انداختن معضلات است. حکمرانی در عین فراهم کردن فرصت های بزرگ، همواره با محدودیت های بزرگی نیز روبه روست و اگر اتخاذ یک تاکتیک مناسب برای یک دولت، در زمره ضروریات حکمرانی تلقی شود، حرکت کردن بین تاکتیک های مختلف، عملاً به معنای نداشتن تاکتیک و رها کردن امور به حال خود است؛ اتفاقی که طبق تجربه دولت های اخیر همواره با آن روبه رو بوده ایم.

تاکتیک نخستینی که می توان در پیش گرفت، برقراری نوعی اتحاد میان نیروهای وفادار برای به موقع اجرا گذاشتن اصل «کارآمدی» و کنار نهادن تعارفات سیاسی متداول است. این کار در درجه نخست به دو عامل اساسی نیازمند است: اول «اراده ای بسیار نیرومند» و دوم «بدنه ای پای کار» و مصمم به دستیابی به هدف مورد نظر. وقتی از اراده بسیار نیرومند یا آهنین سخن می گوئیم منظورمان این است که اگر در جریان پیشبرد برنامه ها، ناچار به بی توجهی مطلق به مطالبات برهم زنده برنامه ها از سوی بخشی از بدنه اجتماعی شدیم، تردید به خود راه ندهیم. این اتفاقی است که اگر تاکتیک فعلی را در پیش بگیریم، دیر یا زود با آن روبه رو خواهیم شد و در آنجا اتخاذ یک تصمیم قاطع به یک ضرورت حیاتی تبدیل می شود.